

تحلیل تطبیقی مواقف مهم زندگی حضرت یوسف (ع) از منظر منابع تفسیری - روایی فریقین، و تورات

کهر ظاهره محسنی^۱، خدیجه احمدی بیغش^۲

چکیده

سوره یوسف، احسن القصص قرآنی، از دیرباز مورد توجه محققان قرار داشته است. برخی از تفاسیر و روایاتی که در اهم منابع امامیه و اهل تسنن پیرامون تفسیر این سوره آمده، آمیخته با اسرائیلیاتی است که سیمای عصمت این پیامبر الهی (ع) را، که در تعارض آشکار مبانی اعتقادی - خصوصاً امامیه - است، را مخدوش می دارد. منشاء بیشتر این تفاسیر و روایات، برگرفته از مباحث تورات است، که در تفاسیر طبری و الدر المنثور سیوطی کاملاً مشهود است. آنچه در روایات شیعی نیز از این اسرائیلیات آمده، بدون هیچگونه توضیحی تکرار روایات منابع اهل تسنن است. با بررسی توصیفی تحلیلی منابع تفسیری فریقین از شرح حال حضرت یوسف (ع)، روایات منافی عصمت وی به بوته نقد در آمده، تا از یک سو نادرستی این اقوال بی پایه ثابت گردد، و از سویی دیگر عصمت ایشان تثبیت شود و سیمای واقعی و الهی آن حضرت (ع) بر اساس مبانی و نصوص قرآنی و روایات صحیح و نه تورات محرف، ترسیم گردد. رهیافت محوری این پژوهش آن است که، بین روایات مخدوش و غیر قابل قبول، که عمدتاً در منابع اهل سنت آمده، از نظر محتوایی، با گزارشات تورات هم پوشانی مضمونی وجود دارد.

واژگان کلیدی: یوسف (ع)، روایات، شیعه، اهل سنت، تورات، اسرائیلیات.

۱. استادیار دانشگاه امام صادق (علیه السلام) - پردیس خواهران tmohseni@gmail.com

۲. طلبه سطح چهار (دکترای تفسیر تطبیقی) - مدرس حوزه و دانشگاه kh.ahmadi3103@yahoo.com

خداوند متعال در قرآن کریم سرگذشت بسیاری از پیامبران خود را به صورت داستان بیان می کند. از جمله این قصص، داستان یوسف (ع) است: «نَحْنُ نُقْصِ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ...» (یوسف/۳) یوسف پیغمبر، یکی از دوازده فرزند یعقوب است، که صاحب علم و حکمت الهی می گردد. علاقه زیاد یعقوب به یوسف، حسد برادران را بر انگیخت، و با نقشه ای او را در چاه انداختند. عزیز مصر، یوسف را از کاروانی که او را یافته بود، خریداری کرد. به دلیل پرهیز از عشق زلیخا به زندان افتاد، و بعد از آن به مقام "عزیزی مصر" رسید. به این ترتیب، خداوند یوسف را برگزید و نعمت خود را بر او تمام کرد و به صالحینش ملحق ساخت. داستان یوسف (ع)، دارای چنان جوهری است که هربار به شکل جدیدی می توان آن را شرح و تفسیر نمود. وجود تعبیرات مختلف و گاه متضاد در مورد برخی حوادث و شخصیت های این قصه، موجب شد که ساختار قصه، بسیار متحرک و پویا باشد. در فرازها و مواقف مختلف این داستان، تفاسیر و روایاتی رسیده که هم به لحاظ اسنادی و هم به جهت محتوا، شایسته بررسی و نقد است. بررسی تمام موارد به لحاظ ملاک های فقه الحدیثی و ارزیابی های رجالی فراتر از مجال این نوشتار است، اما کوشش می شود برخی از تفاسیر و روایات ذیل آیات مربوط به این سوره به طور روشمند نقل، و سپس مورد نقد و ارزیابی قرار گیرد. از آنجا که محور این پژوهش بررسی دیدگاه تورات، و تفاسیر و روایات در داستان یوسف (ع) است، لذا اهم مطالب تورات در این مسئله، و تفاسیر روایی همچون جامع البیان و الدر المنثور از اهل سنت، و تفاسیر الصافی و البرهان از شیعیان، مورد اهتمام قرار گرفته است. البته در پاره ای از موارد، احادیث تفسیری، در برخی تفاسیر دیگر همچون روض الجنان و مجمع البیان و... -گرچه روایی نیستند- به فراخور بحث مورد توجه قرار گرفته اند. شایان ذکر است تفاسیری نظیر جامع البیان و الدر المنثور از آنجا که روایی هستند، به ویژه از منظر اسرائیلیات باید مورد آسیب شناسی قرار گیرند. تنها در یک رویکرد مقایسه ای و تطبیقی، مصونیت و یا سلامت هر کدام از تورات، و یا منابع تفسیری فریقین، در رویارویی با این قبیل موضوعات آشکار خواهد شد.

۱. موقف مزایده یوسف (ع) در مصر

یوسف (ع) به صورت برده وارد مصر، و در بازار برده فروشان در معرض فروش قرار گرفت. سرانجام وی به قیمت ناچیز و به گفته قرآن «بَتَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ» (یوسف/۲۰)، نصیب "قطیف‌ربن رویحب" عزیز و نخست وزیر کشور شد. (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۲، ص ۱۰۴) ابن عباس در حدیثی میگوید: «فروشنده یوسف، او را به چهل دینار پول و یک جفت کفش و دو جامه سفید به عزیز مصر فروخت.» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۳۸) در حالی که در روایات^۱ آمده است که یوسف (ع) در مصر به مزایده گذاشته شد و بهای تعیین شده برای وی بسیار بالا بود. از آن جمله:

الف) تفاسیر اهل سنت

- در تفسیر طبری آمده: «پس او را بیاوردند و فروشنده ندا داد که چه کسی این غلام عبرانی را بیشتر می‌خرد؟ پس به قیمت او افزوده شد تا قیمتش هم سنگ زر، مشک و عنبر شد، سپس عزیز مصر او را به هم سنگ این چیزها بخرد.» (تفسیر طبری، ۱۳۵۶، ج ۳، ص ۷۷۴)

- آلوسی و فخر رازی نیز در تفاسیر خود با عنوان «قیل» همین مضمون را بیان کرده‌اند. (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۳۹۷ - فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۸، ص ۴۳۵)

ب) تفاسیر شیعه

- در تفسیر روض الجنان از قول وهب^۲ نقل شده: «چون یوسف را در بازار آوردند و بر بیع عرض کردند، در بهای او زیادت کردند تا بهای او به آنجا رسید که گفتند: او را برابر به زر، سیم، مشک و به حریر به این چهار جنس او را برابر برداشت و قطفیر العزیز او را بخرد^۳.» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۳۶)

- روایت دیگری که افسانه بودن آن آشکار است، که در تفسیر الجامع بیان شده: «منادی فریاد زد: چه کسی حاضر است این غلام را خریداری کند؟ زلیخا به عزیز گفت: نگذار که مردم، یوسف را خریداری کنند، او را بگیر، هرچند بهای او

۱. تا جایی که تتبع شد، پیرامون این موضوع، هیچ مطلبی در تورات عنوان نشده است.

۲. در مورد شخصیت رجالی وهب برای نمونه بنگرید به: حسین تفرشی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۳۱؛ تستری، ۱۴۲۲، ج ۱۰، ص ۴۵۴

۳. با همین مضمون در: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۳۸؛ فیض کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۵، ص ۲۷

تمام داریی تو باشد. سپس یوسف را در یک کفه ترازو گذاشتند و پانصد هزار دینار در کفه دیگر نهادند، یوسف بر آنها زیادتیی داشت. آنقدر به او افزودند که دیگر در خزانه سلطنتی درهم و دیناری باقی نماند.» (بروجردی، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۳۴۴) تفسیر الجامع بدون توجه به معیارهای حدیث صحیح، مطالب نادرستی را بیان کرده تا شاید بتواند زیبایی یوسف را به نحو احسن گزارش کند.

ج) تحلیل و نقد: روایات این قسمت از نظر سند و محتوا، قابل خدشه اند. از نظر سند، در میان احادیث اهل سنت، حدیث شماره ۱ فاقد سند، و حدیث شماره ۲ نیز به دلیل ناشناخته بودن منسوب به مرسل^۱ است. در احادیث شیعه نیز حدیث شماره ۱ موقوف^۲، و حدیث شماره ۲ فاقد سند می باشد. به علاوه این احادیث در اصل به «وهب بن منبّه» نسبت داده شده که پیرامون شخصیت وی مطالب فراوانی در کتب رجال و سایر کتب حدیثی ذکر شده است. وی که زاده یمن - در سال ۳۴ هجری در زمان خلافت عثمان - بوده، از دانشمندان بزرگ اهل کتاب و نقطه عطفی در رواج اسرائیلیات است. وی مورخ بوده و از علوم اهل کتاب بهره فراوان برده و به داستان های پیشینیان بویژه اسرائیلیات آگاهی و عنایت زیادی داشته است. (زرکلی، ۱۹۸۰، ج ۸، ص ۱۲۵) از خود وهب نقل شده که می گفت: «می گویند عبدالله بن سلام و کعب الاحبار اعلم اهل زمان خود بودند، پس چگونه می بینی کسی را که به علوم هر دوی اینها آگاه است. «(ذهبی، بی تا، ج ۱، ص ۱۰۱) سیاق این عبارت بیانگر آگاهی وهب بن منبّه از علوم ابن سلام و کعب الاحبار است. در کتب اهل سنت وی توثیق شده است. (مزی، ۱۴۰۶، ج ۳۱، ص ۱۴۲) ولی شرح حال وی در کتب رجال شیعه بیانگر ضعف وی است. محمود ابوریه به نقل از محمد رشید رضا، او و کعب الاحبار را بدترین و ریاکار ترین افراد در برابر مسلمانان دانسته اند. (ابوریه، بی تا، ص ۱۷۴) روایات وهب به صورت گسترده، در کتب اهل سنت و حتی صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده و متأسفانه در برخی از کتاب های حدیثی شیعه هم روایاتی از وی راه پیدا کرده است. مثلاً شیخ صدوق در

۱. حدیث مرسل به معنای عام، حدیثی است که از راویان آن، یک نفر یا بیشتر حذف شده باشد. حدیث مرسل ضعیف است زیرا شرط اتصال سند را ندارد. (صبحی صالح، ۱۴۱۷، ص ۱۶۶؛ شهید ثانی، ۱۴۲۳، ص ۹۴)

۲. موقوف حدیثی است که گفتار، کردار یا تقریری را به یکی از همراهان معصوم نسبت دهند. از نظر شیعه، حدیث موقوف حتی در صورتی که سند آن تا صحابی متصل و راویانش موثق و امامی هم باشند، ضعیف است زیرا فاقد شرط مهم رسیدن به معصوم است. (شهید ثانی، ۱۴۲۳، ص ۹۱؛ میرداماد، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۳۲۰)

امالی و علل الشرایع خود روایتی را از وهب نقل کرده (ابن بابویه، ۱۴۱۷، ص ۵۲؛ همان، ۱۹۶۶، ج ۱، ص ۲۷، ۲۹، ۳۳، ۷۹) در نتیجه، راوی معصوم نیست و صرفاً سخنان وهب است. اگرچه با معیار عقل سلیم که در تعلیم اسلامی مهمترین حجت خداوند دانسته شده، (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۱، ح ۳، ص ۱۳، ح ۱۲ و ص ۱۶، ح ۱۲) نمی توان باور کرد که بهای یک برده در بازار آزاد آنقدر بالا برود، مگر آن برده چه ویژگی خاصی داشته است؟ زیبایی ملاک انتخاب بوده یا نیروی کار مطرح بوده است! دیگر نیازی به نقد محتوایی احساس نمی شود.

۲. مراد از "رَبِّ" یوسف (ع) در آیه «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ»

پس از مدتی از حضور یوسف در خانه عزیز، زلیخا شیفته یوسف شد. علت این علاقه، چند مطلب می تواند باشد. اینکه عزیز و زلیخا به گفته قرآن فرزندی نداشتند، و معاشرت دائمی زلیخا با یوسف، در دسترس بودن، و برده بودن این مطلب را در ذهن زلیخا تثبیت کرد که، یوسف جز اطاعت چاره ای ندارد و نمی تواند از خواسته مالکش که یک زندگی اشرافی داشت، سربرتابد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۱۲۱-۱۲۲) به هرحال زلیخا تصمیم گرفت به هر ترتیبی شده از وی کام بگیرد. قرآن در آیات ۲۳ تا ۲۹ این سوره، ماجرا را توصیف می کند. جریان تدریجی عشق یوسف به زلیخا در تورات (پیدایش، ۳۹: ۷-۲۱) نیز گزارش شده که با آیات قرآنی تفاوت هایی دارد. از آن جمله:

- تورات می گوید: «یوسف از چنگ زلیخا گریخت، اما لباسش در دست وی باقی ماند.» (پیدایش، ۳۹: ۱۲) در حالی که قرآن می گوید: یوسف و زلیخا برای رسیدن به در بیرونی از یکدیگر سبقت گرفتند، و در این حال زلیخا پیراهن یوسف را از عقب پاره کرد. (یوسف/ ۲۵)

- تورات می گوید: وقتی یوسف گریخت، زلیخا در غیاب عزیز با اهل خانه سخنانی گفت که هم اعتراض به عزیز بوده و هم تهمت به یوسف. (همان، ۳۹: ۱۴-۱۵) در حالی که قرآن می گوید: و آن دو بسوی در بر یکدیگر سبقت گرفتند... در آستانه در همسر آن زن را یافتند. (یوسف/ ۲۵)

- تورات می گوید: عزیز مصر سخنان زلیخا را قبول کرد و بدون هیچ بررسی یوسف را به زندان انداخت. (همان، ۳۹: ۱۶-۲۰) ولی قرآن می گوید: عزیز مجال دفاع به یوسف داد، جلسه تحقیق تشکیل شد و بوسیله داوری زیرکانه یکی از بستگان زلیخا (مفید، ۱۴۲۴، ص ۳۴۲)، بی گناهی یوسف و آلودگی زلیخا روشن شد و عزیز رسماً از یوسف درخواست کرد که از گناه زلیخا چشم پوشی کرده، و به زلیخا گفت: تو خطاکار بودی و باید از گناه خود توبه کنی. (یوسف/۲۶-۲۹)

- در تورات به مواردی چون ملامت بانوان مصری نسبت به زلیخا، دعوت کردن زلیخا از آنان، آمدن یوسف در آن مجلس و بریده شدن دست زنان، هیچگونه اشاره ای نشده، درحالیکه قرآن در آیات ۳۱ و ۳۲ سوره یوسف به این مطلب دارد. (صالحی نجف آبادی، ۱۳۸۵، ص ۷۰-۷۹)

در مفهوم واژه «رَبِّی» این آیه، دو نظریه بیان شده: ۱. عزیز مصر ۲. خداوند متعال. مفسرین اهل سنت نظریه اول را پذیرفته، و براین نظرند که معنای آیه چنین است: «یوسف گفت به خدا پناه می برم، عزیز مصر همسر تو، بزرگ و صاحب من است و به من اعتماد نموده، چگونه به او خیانت کنم!» با توجه به این دیدگاه مقصود از کلمه «رَبِّی» عزیز مصر است، درحالیکه امامیه نظریه اول را ناصواب دانسته^۱؛ و مراد از کلمه «رَبِّی» را خدای سبحان می داند. بنابر این، میان مفسران درباره جمله «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» (یوسف/۲۳) تفاوت های فراوانی وجود دارد. برای شناخت نظریه صحیح، دیدگاه تورات و روایات در این خصوص را نیز آورده تا این موضوع از تمام جهات بررسی شود:

الف) دیدگاه تورات: «هنگامی که زلیخا به یوسف پیشنهاد داد که با وی همبستر شود، یوسف امتناع کرد و در پاسخ گفت: اربابم آنقدر به من اعتماد دارد که هرآنچه در این خانه است به من سپرده است، پس چگونه میتوانم به او خیانت کرده و مرتکب چنین عمل زشتی بشوم.» (پیدایش، ۳۹: ۸-۱۰) دیدگاه تورات نیز موید مطلب اول است، یعنی مقصود از کلمه «رَبِّی» را، عزیز مصر می داند.

ب) تفاسیر اهل سنت: در تفسیر جامع البیان از سدی، ابن ابی نجیح و مجاهد بیان شده که منظور از «رَبِّی» عزیز مصر است. (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۲، ص ۱۰۸) در تفسیر

۱. مانند: ابوالفتوح رازی و طبرسی که نظریه اول را پذیرفتند؛ و فیض کاشانی دو نظریه را بیان کرده بدون آنکه یکی را برگزیند.

الدر المنثور نیز از قول مجاهد و ابی بکر بن عیاش همین مطلب بیان شده است. (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۳)

ج) تفاسیر شیعه: برخی از مفسرین امامیه نظریه اول را پذیرفته و گویند: «إِنَّهُ رَبِّي: شوهر تو عزیز، و «رَبِّ» اینجا به معنی سید است. البته تطبیق رَبِّ در آیه برخداوند نیز جایز است.» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۴۶) برخی دیگر ابتدا مقصود از رَبِّ را، عزیز و سپس خداوند دانسته اند. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۱۳، ص ۱۳) طبرسی دو قول را که یکی مقصود عزیز مصر و دیگری مقصود خداوند است را بیان کرده ولی از لحن گفتارش اینگونه برداشت می شود که وی نظر اول را ترجیح داده؛ زیرا قول اول را با عبارت «بیشتر مفسران» آورده، در حالیکه قول دوم را با عبارت «بعضی گفته اند» بیان نموده، که دلالت بر تایید نظر اول است. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۴۱) علامه طباطبایی بیان می دارد: «یوسف (ع) هرگز عزیز مصر را «رَبِّ» خود نمی دانست. به شهادت اینکه در زندان به رفیقش گفت: «اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» (یوسف/۴۲) و همچنین به فرستاده پادشاه گفت: «ارْجِعْ إِلَيَّ رَبِّكَ» (یوسف/۵۰)؛ و نیز به فرستاده پادشاه گفت: «فَاسْأَلُهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ» (یوسف/۵۰) که در اینجا نیز خداوند را رَبِّ خود دانسته. هیچ جا لفظش به "رَبِّی" تغییر نکرد؛ با اینکه عاداتاً وقتی اسم پادشاهان را می برند همینگونه تعبیر دارند. چون مشخص است که «رَبِّ» یوسف (ع) همانند سایر پیامبران، تنها خداوند است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۱۲۵) به طور کلی باید گفت، مطلبی که از نظریه اول استشمام می شود، قابل انتساب به یوسف (ع) نیست، زیرا ظاهر معنای اول که فرمود: چون شوهر تو به من نیکی کرده و منزلتم را والا گردانیده، از این رو من به او خیانت نمی کنم، اشعار به این مطلب دارد که اگر این جهات نبود شاید این کار را می کردم، با اینکه خداوند می خواهد با ذکر این آیات دامن یوسف را از گناه و نافرمانی، به هرنحوی که باشد، پاک و مبرا سازد. یوسف (ع) در این گفتار خود ادب عبودیت را به تمام معنا رعایت نمود، او اول اسم جلاله را آورد و پس از آن صفت ربوبیت را، تا دلالت کند بر اینکه او عبدی است که عبادت نمی کند، مگر یک رب را و این یکتاپرستی آئین پدرانش ابراهیم، اسحاق و یعقوب بوده است.

۳. مقصود از « بُرْهَانَ رَبِّهِ » با توجه به آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا»

در معنای آیه ۲۴ سوره یوسف، در میان مفسران نظریات بسیار است؛ و نظریه ای که روایات نیز آن را تایید می کند، آنکه متعلق « هَمَّ » در هر دو طرف عمل جنسی است؛ با این تفاوت که همسر عزیز تصمیم به این کار گرفت و تا آخر هم به تصمیم خود باقی ماند، ولی موفق نشد؛ اما از جانب یوسف (ع) تصمیم شانی و تعلیقی بود؛ و آن اینکه اگر برهان پروردگار خود را نمی دید، تصمیم به این کار می گرفت، و چون برهان پروردگارش را دید، چنین تصمیمی نگرفت. در این صورت تقدیر آیه چنین می شود: الف) «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ»: همسر عزیز تصمیم بر کار زشت گرفت. ب) « لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ » یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی دید، چنین تصمیم می گرفت. «لولا» برای خود جواب می طلبد و صدر جمله قرینه بر این جواب محذوف است، و با آوردن جمله «وَهَمَّ بِهَا» پیش از کلمه « لولا » از جواب بی نیاز شدیم. در نتیجه معنای آیه چنین است که تصمیم زلیخا مطلق بوده، در حالی که اراده یوسف معلق به شرط شده و با عدم تحقق شرط، اراده نیز منتفی گشته. به این ترتیب دامن یوسف از هرگونه آلودگی حتی آلودگی به مراحل اراده و تصمیم پاک مانده است. (سبحانی، ۱۳۷۲، ج ۱۱، ص ۳۷۱ ؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۱۲۷) حدیثی از امام رضا (ع) همین مطلب را بیان می کند. مامون از امام (ع) پرسید: آیا شما نمی گوئید پیامبران معصومند؟ پس تفسیر آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» چیست؟ امام (ع) فرمودند: همسر عزیز، تصمیم به کامجویی از یوسف گرفت و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی دید، همچون همسر عزیز تصمیم می گرفت، ولی او معصوم بود. بنابراین هرگز قصد گناه نمی کند و به سوی گناه نمی رود. (ابن بابویه، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۷۹ ؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۳ ؛ بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۱۶۹ ؛ حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۱۹) برهان در لغت عرب به معنای حجت قاطع و مبین حقیقت است. (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۱۳، ص ۵۱) مفسران درباره برهان مذکور احتمالات زیادی داده اند. یا برهان مزبور، اطلاع از مجازاتی بود که شخص زناکار مستحق آن می گردد؛ یا همان سیره ای است که خدا به انبیاء عنایت کرده که از اعمال زشت خودداری کنند. از امام صادق (ع) روایت شده که منظور مقام نبوت است که مانع از ارتکاب هر کار زشت است. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۴۴) به طور مسلم، با علم عادی از تحریم زنا و مفسد اخروی آن - در آن شرایط - به تنهایی نمی توان کاری از پیش برد، صفات برجسته انسانی هم تا تکیه گاهی

استوار نداشته باشند، در برابر امواج شکننده طوفان غرائز در محیطهای مناسب و آماده، شکسته می شود. بنابراین مقصود، تجسم واقعیت فحشا و نتایج وحشتناک آن در زندگی دنیوی و اخروی است، و این تجسم در پرتو نبوت، عصمت و الطاف غیب الهی رخ می دهد. (سبحانی، ۱۳۷۱، ج ۱۱، ص ۳۷۵) علامه طباطبایی نیز آن را نوعی علم مکشوف، یقین مشهود و دیدنی می داند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۱۲۹) در تفاسیر اهل سنت به صورت گسترده و در تفاسیر شیعه نیز کم و بیش روایاتی پیرامون "بُرْهَانَ رَبِّهِ" مطرح شده، از آن جمله:

الف) تفاسیر اهل سنت: در تفاسیر الدر المنثور و جامع البیان آمده: «یوسف به قصد گناه، کنار زلیخا نشست، آنگاه ندایی از آسمان آمد که ای یوسف مانند پرنده ای نباش که پرهایش کنده شده، یوسف از این ندا پند نگرفت، آنگاه جبرائیل را به شکل یعقوب دید که انگشت به دهان میگردد، یوسف این منظره را دید و شهوت از سرانگشتانش خارج شد^۱. (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۳؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۲، ص ۱۱۱)

در برخی دیگر از تفاسیر اهل سنت روایتی از امام علی (ع) مبنی بر طمع و قصد زلیخا بر یوسف و بالعکس بیان شده؛ که از پوشاندن بت توسط زلیخا سخن به میان آمده که یوسف در این هنگام گفت: تو از بتی که نه میخورد و نه میآشامد شرم میکنی و من از خدای خود که شاهد و ناظر است، شرم نداشته باشم؟^۲ (ابونعیم، ۱۹۶۷، ج ۴، ص ۲۳۳؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۳)

ابن المنذر و ابوالشیخ از وهب بن منبه نقل کرده اند: هنگام خلوت، دستی میان یوسف و زلیخا حائل شد که بدن نداشت و روی آن به زبان عبرانی نوشته شده بود: «آیا کسی که بر هر شخصی بدانچه کرده، مراقب است مانند کسی است که از همه جا بی خبر است.» (رعد/۳۳) دست از میان آن دو دور شد و آن دو بر جای اول خود بازگشتند و دوباره تنها ماندند. دوباره دست ظاهر شد، بر روی آن به زبان عبرانی نوشته شده بود: «و قطعاً بر شما نگهبانانی گماشته شده اند فرشتگان بزرگواری که نویسندگان اعمال شما هستند.» (انفطار/۱۰-۱۱) دست دور شد و آن دو بر جای اول خود بازگشتند. مرتبه سوم دست ظاهر شد که بر روی آن به زبان عبرانی نوشته شده: «و به زنا نزدیک مشوید، چرا

۱. نظیر این روایت، در تفسیر شیعی البرهان نیز آمده است. (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۱۶۵)

۲. در تفاسیر قمی (۱۳۶۷، ج ۱، ص ۳۴۳) و عیاشی (بی تا، ج ۲، ص ۱۷۴، ح ۱۹) مشابه همین روایت آمده است.

که آن همواره زشت و بد راهی است.» (اسراء/۳۲) دست از میان آن دو دور شد و آن دو بر جای اول خود بازگشتند و در مرتبه چهارم دست ظاهر شد که بر روی آن به زبان عبرانی نوشته شده بود: «و بترسید از روزی که در آن به سوی خدا بازگردانده می شوید، سپس به هر کسی (پاداش) آنچه بدست آورده، تمام، داده شود و آنان مورد ستم قرار نمی گیرید.» (بقره/۲۸۱) پس یوسف با ترس گریخت. (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۴؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۲، ص ۱۱۳)

ب) تفاسیر شیعه

- در تفسیر قمی آمده: وقتی قصد همدیگر را کردند یوسف صورت یعقوب را در گوشه اتاق دید، در حالی که انگشت می گزید و می گفت: ای یوسف نام تو در آسمان از پیامبران ثبت شده است. آیا می خواهی در روی زمین از زناکاران باشی؟ پس یوسف دانست که خطا کرده است. (قمی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۳۴۱)

- در تفاسیر دیگری از شیعیان آمده است: امام باقر(ع) از یکی از اصحاب خود سوال کرد که مردم درباره آیه «لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» چه می گویند؟ روای گفت: می گویند صورت یعقوب را دید درحالی که انگشت می گزید. امام(ع) پاسخ داد: اینگونه که آنهامی گویند نیست؛ بلکه یوسف زلیخا را دید که در این بین برخاست و پارچه ای به روی بت خود انداخت و گفت: شرم دارم از اینکه بت مرابه این حال ببیند. (عیاشی، بی تا، ج ۲، ص ۱۷۴، ج ۱۹؛ بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۱۶۵، ج ۵۲۵۱؛ سبحانی، ۱۳۷۲، ج ۱۱، ص ۳۷۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۱۳۰)

ج) تحلیل روایات

- **تعارض با قرآن:** قرآن، محکم ترین سند مکتوب مسلمانان است که بدون تحریف و تغییر به دست ما رسیده، و ملاک اعتبار هر امر دیگر است. (مائده/۴۸) و باطل در آن را ندارد. (فصلت/۴۲) از این رو، سخن مخالف قرآن، حجت نمی یابد و پیامبر و امامان، به پیروان خود این رهنمود را داده اند که هیچ حدیث مخالف قرآن را به آنان منتسب نسازند. (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۶۹) با توجه به این معیار، قرآن می فرماید: یوسف در مقابل درخواست نامشروع زلیخا بدون اینکه کمترین تمایلی به وی نشان دهد با کمال صراحت و قاطعیت درخواست وی را با منطق قوی و استدلال محکم رد کرد: «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» (یوسف/۲۳) شیخ طوسی و فخر رازی در نکوهش قائلین این توجیهات ناروا بیان می کنند، که روایت کردن آنها شایسته نیست چه برسد به

اعتقاد به آنها، این کوتاه فکran حضرت یوسف(ع) را در این رویداد متهم می کنند، درحالی که بر اساس نصّ قرآن^۱ همگان از خدا تا زلیخا به بی گناهی او گواهی داده اند.(طوسی، بی تا، ج ۶، ص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۸، ص ۴۴۰؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۵۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۵)

- **تعارض با مسلمات اعتقادی:** مسلمات اعتقادی هر دین و مذهب، آموزه هایی است که برای اهل یک آئین چنان اثبات شده، که تردید در آن از نظر آنان جایز نیست. برای نمونه مسلمانان هیچ گاه نمی پذیرند که پیامبر اسلام(ص)، مرتکب گناهی شود، و شیعه به هیچ روی، نسبت ناشایست را به ائمه معصوم(ع) خود و پیامبران(ع) بر نمی تابند.(ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۱، ص ۷۲-۷۴) یوسف(ع) نیز همانند تمام انبیاء دارای مقام عصمت الهی بوده و عصمت، او را از هر گناهی حفظ می کرد، این مقام کجا و آنچه برخی از مفسران حدیث گرا می گویند که وی به سوی معصیت گرایش یافته و بر انجام آن تصمیم هم می گیرد؛ آن هم معصیتی که در دین خدا بدترین گناهان شمرده شده، چنین کسی شایسته نیست به مقام نبوت و رسالت برسد. اگر از یوسف(ع) کوچکترین لغزشی سر می زد، قرآن از آن خبر می داد، و در مقام ثنایش او را مخلص خوانده است، پس قطعاً در می یابیم که یوسف در این جایگاه بس خطرناک، ثبات قدم را از دست نداده، و با نفس خود مجاهدتی کرده که جز از صاحبان عزم ساخته نیست^۲. (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۴۵۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۱۳۳-۱۳۴) بنابراین هیچ خطایی که نشانه تصمیم بر گناه از طرف یوسف باشد، سر نزده و هر روایتی که بر خلاف عصمت یوسف باشد، مردود است.

۱. گواهی خداوند متعال: (یوسف/۲۴) - اقرار ابلیس به بی گناهی یوسف: (ص/۸۲-۸۳) - گواهی از اهل خانه عزیز: (یوسف/۲۶) - گواهی زنان حاضر در مجلس: (یوسف/۵۱) - گواهی عزیز مصر: (یوسف/۲۸) - گواهی زلیخا: (یوسف/۵۱)

۲. دراینکه ضمیر "فانساء الشیطان" (یوسف/۴۲) به ساقی شاه برمیگردد یا به یوسف، میان مفسران گفتگوست. برخی این ضمیر را به یوسف باز می گردانند یعنی: شیطان یاد خدا را از خاطر یوسف برد، لذا به غیر او متوسل شد. ولی با توجه به آیات پیرامون، ضمیرها همه به کلمه "الذی" برمی گردد یعنی: شیطان از یاد رفیق زندانی یوسف محو کرد که نزد رتیش از یوسف سخن به میان آورد زیرا شیطان در شخص بت پرست تاثیر می کند. بعلاوه جمله "واذکر بعد امه" (یوسف/۴۵) که درباره ساقی است، یعنی: فراموش کننده او بوده نه یوسف.

۴. فراز پیراهن بهشتی یوسف (ع)

در تفاسیر فریقین، ذیل آیه «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ» (یوسف/۹۴) روایاتی حاکی از این مطلب آمده که یعقوب (ع) بوی یوسف (ع) را از فاصله بسیار زیاد استشمام کرده است.^۱

الف) تفاسیر اهل سنت: آمده است: هنگامی که ابراهیم را در آتش انداختند، خداوند پیراهنی از بهشت به او پوشاند که ابراهیم آن را به اسحاق، اسحاق به یعقوب و یعقوب آن را به گردن یوسف آویخت و آن پیراهن در تمام مراحل درگردن او بود و یوسف آن پیراهن را از لوله ای نقره ای درآورد و گفت: این پیراهن را بر روی چشم پدرم بیندازید، بینا می شود، سپس یعقوب درحالی که در سرزمین کنعان بود، بوی پیراهن او استشمام کرد و گفت: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۴؛ رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۸، ص ۵۰) همین داستان با کمی اختلاف از ابن عباس نقل شده است. (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۴) همچنین درمقدار مسافتی که از آن فاصله یعقوب، بوی یوسف را استشمام کرد، اهل تفسیر اختلاف کرده اند. (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۵؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۳، ص ۳۸)

ب) تفاسیر شیعه: در تفسیر قمی، مفضل جعفری از امام صادق (ع) روایت می کند: زمانی که آتش برای سوزاندن ابراهیم افروخته شد، جبرئیل جامه ای از بهشت برای حضرتش آورد، که آن جناب را آزار نرسانید، آن جامه به یوسف (ع) رسید، و همچنان همراه یوسف (ع) بود تا اینکه آن را به برادران داد و چون کاروان از مصر بیرون آمد، یعقوب بوی آن را از فاصله بسیار زیاد استشمام کرد. (قمی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۳۵۵؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۴۵؛ بابویه، ۱۹۶۶، ج ۱، ص ۵۳)

ج) تحلیل نظرات: راوی اصلی این داستان در تفسیر قمی، مفضل جعفری است که نجاشی وی را فاسد المذهب معرفی کرده و روایاتش را مضطرب و مصنفات وی را غیر قابل اعتماد می داند. (نجاشی، ۱۴۱۶، ص ۴۱۶) صرف نظر از صحت و سقم سند، محتوای این روایات جای بررسی و تفحص بیشتری دارد. مقصود از این جمله یعقوب «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» (یوسف/۹۴) فقط تقارن زمانی است، یعنی یعقوب با دریافت الهام الهی، نزدیک شدن وصال یوسف را به طور کنایه فهماند، نه اینکه واقعا بوی یوسف یا

۱. در تورات به این موضوع هیچ اشاره ای نشده است.

بوی پیراهن یوسف را استشمام کرده باشد. (صالحی نجف آبادی، ۱۳۸۵، ص ۲۴۸) همچنین بدان معنا نیست که یوسف دارای بوی خاصی بوده که از طریق فرستادن پیراهن، پیر کنعان آن را استشمام کرده است. (سبحانی، ۱۳۷۲، ج ۱۱، ص ۴۶۴) برخی نیز بیان می دارند در پیراهن یوسف سه نشانه بود؛ یکی دلیل بر کذب برادران در جریان چاه انداختن یوسف، دوم دلیل بر بی گناهی یوسف در جریان مرادده با زلیخا، و سوم سبب بینا شدن یعقوب. (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۲، ص ۹۸؛ حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۱۸؛ طوسی، بی تا، ج ۶، ص ۱۱۱) ایشان معتقدند پیراهنی که به خون دروغین آغشته شد، غیر از پیراهنی است که در جریان مرادده پاره شده، و با پیراهنی که یعقوب را بینا کرد تفاوت داشت. (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۰، ص ۱۵۰) این نظر صحیح نیست، زیرا آنان گمان کرده اند در سه مورد یک پیراهن منظور است، درحالی که در واقع سه پیراهن مطرح است که خود آن نیز موضوعیت ندارد، بلکه بدن ملکوتی یوسف (ع) به آنها تبرک بخشیده است. به دیگر سخن باید از معنای ظاهری پیراهن فراتر رفت و به معنای باطنی که ورای ظاهر لفظ نهفته است، توجه کرد.

۵. موقف یوسف (ع) در مقابل پدر پس از سال ها فراق

چگونگی استقبال یوسف (ع) از پدرش یعقوب (ع) در زمان وصال، مورد اختلاف نظر میان مفسرین فریقین است، و در برخی منابع برداشت تکبر یوسف (ع) در مقابل پدر، را برداشت کرده اند. همچنین از گفتار تورات اینگونه بدست می آید که یوسف برای پدرش مسافتی را پیموده، اربه خود را نیز برای وی مهیا کرده و او را در آغوش گرفته است (و مطلبی از تکبر یوسف نسبت به پدر وجود ندارد). (پیدایش، ۴۶: ۲۶-۲۹) نظرات برخی از تفاسیر فریقین در این مورد عبارتند از:

الف) تفاسیر اهل سنت: در تفسیر طبری آمده: هنگامی که آن دو به یکدیگر نزدیک می شدند، یوسف خواست ابتدا سلام کند، ولی یعقوب او را از این عمل باز داشت، زیرا یعقوب در ابتدا به سلام، سزاوارتر بود. (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۳، ص ۴۳) برخی نیز معتقدند: یعقوب با اهل مصر و مردم مواجه شد که به استقبال او آمده بودند، پس هنگامی که یوسف را مشاهده کرد، در همان حین یوسف خواست ابتدا سلام کند، ولی یعقوب او را از این عمل باز داشت. (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۵) قرطبی بیان

می دارد که یعقوب او را از ابتدا به سلام بازداشت؛ زیرا رسم است وارد شوند، سلام کند. (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۰، ص ۲۶۸) آلوسی نیز گوید برای اینکه یوسف میدانست یعقوب از او نزد خداوند گرامی تر است. (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۷، ص ۵۵) میان روایات اهل سنت علیرغم تتبعی که انجام گرفت، تنها همین روایت در این موضوع بدست آمده که تکبیر یوسف نسبت به پدرش از آن حاصل نمی شود.

ب) تفاسیر شیعه: در تفاسیر مختلف شیعیان روایتی از امام صادق (ع) نقل شده که فرمودند: چون یعقوب بر یوسف وارد شد، عزت سلطنت یوسف را گرفت، و به احترام او پیاده نشد، جبرئیل فرود آمد و گفت: یوسف! کف دستت را باز کن. چون باز کرد نوری از آن برخاست و در فضای آسمان قرار گرفت. یوسف گفت: این چه نوری بود که خارج شد؟ جبرئیل گفت: به کیفر پیاده نشدن برای یعقوب سالخورده، نبوت از فرزندان برکنار شد، و از نسل تو پیغمبری نباشد. (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۳۱۲، ح ۱۵؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۴۷؛ حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۶۶).

یعقوب بن یزید از جماعتی مرفوعاً^۱ از امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمودند: هنگامی که یوسف با یعقوب ملاقات کردند، یعقوب به پاس احترام یوسف پیاده شد، ولی یوسف پیاده نگشت و از معانقه با هم فارغ نشده بودند که جبرئیل نازل شد، و به یوسف گفت: ای یوسف، یعقوب برای تو و به خاطر احترام به تو از مرکب پیاده شد، ولی تو پیاده نشدی! سپس جبرئیل به یوسف گفت: دستت باز کن؛ یوسف دست باز کرد و بلافاصله نوری از کف دستش خارج شد و... (ابن بابویه، ۱۹۶۶، ج ۱، ص ۵۵؛ قمی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۳۵۶)

هشام بن سالم از امام صادق (ع) نقل کرده: یوسف به منظور استقبال پدر از شهر خارج گردید و وقتی پدر را دید، قصد کرد برای او پیاده شود، ولی نظر به مقام خویش که نمود پیاده نشد. زمانیکه یوسف بر یعقوب سلام داد، جبرئیل نازل شد و گفت: خداوند می فرماید: از فرود آمدن در مقابل بنده صالح من تو را باز نداشت، مگر آن مقام پادشاهی که تو داری، دستت را بگشا یوسف دست گشود، و از بین انگشتانش نوری خارج شد. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۰، ص ۲۲۳)

۱. در حدیث مرفوع اگر سند متصل نباشد، روایت قطعاً ضعیف است. اما اگر سند متصل باشد، در صورتی که راویان دورگو یا نشناخته یا ... باشند، روایت ضعیف، و اگر راویان قابل اعتماد یا مدح شده باشند، با توجه به خصوصیات آنها، حدیث صحیح، حسن یا موثق خواهد بود. (شهید ثانی، ۱۴۲۳، ص ۷۷)

ج) تحلیل روایات: روایات اول و دوم در کتب شیعه به دلیل وجود عبارات «عَمَّن حَدَّثَهُ» و «رَفَعُوهُ» از نظر سند ضعیف هستند، و تنها روایت سوم ظاهراً بدون مشکل سندی است، که البته مفهوم آن با آیات دیگر قرآن در تعارض است؛ لذا به مردود بودن آن حکم می‌کنیم. این جمله که قرآن می‌فرماید: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنِّ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ» (یوسف/۹۹) معلوم می‌شود یوسف در محلی به انتظار ورود یعقوب توقف کرده بوده و این منتهای تواضع است که یوسف قبلاً در محل ملاقات حاضر شود و برای ورود پدر انتظار بکشد. از این آیه شریفه معلوم می‌شود هنگامی ملاقات پدر و مادر را در کنار خود جای داده، نه اینکه هنگامی که یوسف سواره بوده در حال عبور، با پدرش ملاقات کرده باشد. همچنین یوسف در تمامی دوران ریاستش از مرز فضیلت منحرف نگشت و حتی یک لحظه هم آلوده به کبر و غرور نشد، یوسف به احترام مقام پدر، او را در کنار خود جای می‌دهد و بر تخت ریاست خویش بالا می‌برد. «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ» (یوسف/۱۰۰) (صالحی نجف آبادی، ۱۳۸۵، ص ۲۶۴-۲۶۵) بنابراین روایاتی که می‌گویند او نسبت به پدرش تکبر کرد، و نور نبوت از میان انگشتانش خارج گشت با این آیات تطبیق نمی‌کند. علاوه بر این اگر قائل شویم که به دلیل ترک اولی توسط یوسف نسبت به پدر، نبوت و پیامبری از فرزندان وی ساقط شده، با این آیه سازگاری ندارد: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (انعام/۱۶۴) این آیه نیز تایید دیگری بر رد این روایات است. این نکته نیز غیر قابل انکار است که در صورت تعارض متن با آیات قرآن، دیگر نیازی به بررسی سند نمی‌باشد؛ چراکه روایات صحیح السندی که متن آن با مسلمات نظیر قرآن معارض است، کنار گذاشته می‌شوند.

۶. موقف ازدواج یوسف (ع) با زلیخا

ازدواج یوسف (ع) با زلیخا از جمله موضوعاتی است که مطالب افسانه‌وار در برخی از تفاسیر در موردش وارد شده است. از آن جمله:

الف) تفاسیر اهل سنت

- در برخی از تفاسیر اهل تسنن آمده است: یوسف با موکب خود به زن عزیز گذر کرد. آن زن گفت: سپاس از آن خدایی است که پادشاهان را به گناه خود بنده

سازد و بندگان فرمانبردار خود را به شاهی بنوازد. یوسف او را شناخت، با او ازدواج کرد.^۱ (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۵)

- برخی دیگر از تفاسیر اهل سنت آورده اند: زلیخا خواسته ای داشت به او گفتند نزد یوسف برو، خواسته ات را با او در میان بگذار، اما به خاطر آن عملی که از تو نسبت به او صادر شد ما بر جان تو بیمناکیم. زلیخا گفت: از کسی که خوف خدا دارد وحشتی ندارم، پس وقتی وارد بر یوسف شد، گفت: سپاس خدای را که بندگان را به واسطه اطاعت، پادشاه قرار داد. یوسف تمامی خواسته های او را برطرف کرد و سپس با او ازدواج کرد. (همان) شبیه همین روایت در تفسیر قمی و البرهان به نقل از الامالی طوسی نیز وجود دارد. (قمی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۳۵۷؛ بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۲۰۰)

ب) تفاسیر شیعه

- سفیان ثوری^۲ از منصور بن ابی وائل از وهب بن منبّه نقل کرده: یوسف با موکب خود به زن عزیز گذر کرد. زلیخا گفت سپاس خدایی را که پادشاهان را به گناه خود بنده سازد و بندگان فرمانبردار خود را به شاهی بنوازد. ما دچار تنگدستی شدیم به ما کمک کن. یوسف فرمود که پیمانه بزرگی طلایش بدهند. (ابن بابویه، ۱۴۱۷، ص ۵۲، ج ۷)

- عبدالله بن مغیره^۳ از امام صادق (ع) روایتی با همان مضمون روایت ترمذی از وهب بن منبّه نقل کرده که یوسف فرمود: چه چیز تو را وا داشت که آن عمل را نسبت به من انجام بدهی؟ زلیخا گفت: حسن جمالت. یوسف فرمود: اگر پیامبر آخر الزمان را که صورت و سیرتش از من زیباتر است می دیدی چه می کردی؟ زلیخا گفت: وقتی نامش را بردی محبتش در قلبم جای گرفت. خداوند به یوسف وحی نمود او راست می گوید و من بخاطر محبتش به محمد او را دوست دارم، پس به

۱. با تتبعی که در کتب رجال حاصل آمد تنها دریک مورد از عبدالعزیز بن منبّه به عنوان راوی از مخول بن راشد النهدی الکوفی یاد شده (ابن حجر، ۱۹۷۱، ج ۶، ص ۱۱) بنابراین عبدالعزیز بن منبّه مجهول است که این خود از عوامل ضعف حدیث است.

۲. همان سفیان بن سعید بن مسروق و سفیان بن عیینه، و این سه نام تنها یک مصداق خارجی دارند که راوی ضعیف است. (خویی، ۱۴۱۳، ج ۹، ص ۱۶۹؛ حلی، ۱۴۱۷، باب ۶، ص ۳۵۶؛ ابن داود حلی، ۱۹۷۲، ص ۲۴۸)

۳. عبارت مذکور "عَمَّنْ ذَكَرَهُ" در سند این روایت، از ضعف سند و مرسل بودن آن حکایت دارد.

یوسف فرمان داده شد که با وی ازدواج نماید. (ابن بابویه، ۱۹۶۶، ج ۱، ص ۵۵؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۵۱؛ حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۷۱)

- در تفاسیر جامع و روح البیان این مطلب به شکل داستانی افسانه وار بیان شده که برای جلوگیری از اطناب آن از ذکر آن خود داری می کنیم. جالب است که این مطلب به ابن عباس نسبت داده شده در حالی که هیچ منبع معتبری برای این انتساب وجود ندارد. (بروجردی، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۳۴۰-۳۴۴؛ حقی، بی تا، ج ۴، ص ۲۳۴-۲۳۶)

ج) تحلیل روایات: اشکال سندی این روایات آشکار است و آن ارسال برخی، و وجود وهب بن منبه در سلسله سند آن است. پیش از این درباره ضعف و عدم وثاقت وهب بحث شد. طبع افسانه پسند مردم در رواج چنین داستان هایی می تواند موثر باشد. در خصوص ورود این قبیل احادیث به منابع شیعه نیز چنین به نظر میرسد که این امر به دلیل تعامل راویان شیعی با اهل سنت صورت پذیرفته است؛ برای مثال علل الشرائع هم همین داستان را به طور مرسل با قدری اختلاف به امام صادق (ع) نسبت می دهد، همچنان که در روایت دوم تفاسیر شیعه بیان شد. همچنین این روایات، را راویان بی احتیاط شیعه از راویان اهل سنت گرفته اند، و به امام صادق (ع) نسبت داده اند، و چون شیفته جعل فضایل بوده ند، خواسته اند به قصد قربت فضیلتی را برای رسول اکرم (ص) ذکر کنند و از این رو فضائلی را از پیش ساخته، به آن داستان اضافه کرده، این حدیث مرسل و بی اعتبار است و در کتب شیعه منتشر شده است. (صالحی نجف آبادی، ۱۳۸۵، ص ۲۸۸-۲۹۰) علامه مجلسی بعد از نقل روایت علل الشرائع بیان می دارد که از ظاهر این روایات بر می آید که یوسف با زلیخا ازدواج کرده است. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۲۸۲) این عبارت ظهور در پذیرش این روایت دارد، اما علامه طباطبایی با عبارت «اگر این حدیث صحیح باشد» به ضعف احادیث این باب حکم کرده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۲۵۵) بنابراین از این روایات بر نمی آید که یوسف با زلیخا ازدواج کرده، پس نمی توان به روایات مذکور اعتماد کرد؛ زیرا همانطور که بیان شد راوی روایت اول از اهل سنت مجهول، و حدیث دوم از اهل سنت، و روایت اول از منابع شیعه از وهب بن منبه است که وضعیتش مشخص است و روایت دوم از کتب شیعه نیز تا حدود زیادی شبیه همان روایات قبلی است، اضافه بر اینکه مرسل

است. اما نسبت به روایت سوم از کتب شیعه معلوم است که افسانه ای بیش نیست که جز افسانه های پریشان چیزی نمی تواند باشد: « قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ » (یوسف/۴۴)

نتایج و یافته ای پژوهشی

تلاش گسترده درجهت آشنا کردن افراد با اهداف نهایی قرآن و کوشش درجهت پالایش فرهنگ اسلامی از انحرافات، از وظایف مهم فرهیختگان اسلامی به شمار می رود. رسالت مهمی که همواره بر عهده علمای اسلامی بوده و هست، تا با تحقیق و پژوهش علمی، خرافات و اباطیل را که به قصد مشوه جلوه دادن چهره اسلام ساخته شده، کنار بزنند. یافته های پژوهشی این تحقیق عبارتند از:

۱. بررسی تفاسیر روایی به خصوص تفاسیر اهل سنت، آشکارا، از ورود اسرائیلیات از تورات و یا منابع نامعتبر، به برخی منابع اسلامی، آمیخته شدن این انحرافات با روایات اصیل و فرهنگ اسلامی، حکایت دارد.
 ۲. بسیاری از این روایات از طریق ارتباط صحابه و تابعین با دانشمندان اهل کتاب، و اعتماد به گفته های آنان، و تکیه به گفته های تورات، به تدریج در میان مردم شایع، و بعدا به دست افراد بی احتیاط و خوش باور در کتابهای حدیثی و تفسیری وارد شده است.
 ۳. هرکس در کسوت صحابه درآمد و هرسخنی که نام روایت یافت و در کتب تفسیری و روایی قرار گرفت، قابل اعتماد نیست.
- منشاء بیشتر روایات "جامع البیان طبری" و "الدر المنثور سیوطی" در این قبیل مباحث برگرفته از تورات منحرف است. آنچه در روایات شیعی نیز آمده، گاهی بدون هیچگونه توضیحی، تکرار روایات اهل تسنن است.
- پیشنهاد می شود سایر مباحث قرآنی نیز از دیدگاه تورات و تفاسیر فریقین مورد تحلیل قرار گیرد، تا آسیب های وارده در آنها، از منابع غیر معتبر، بیان، و حقیقت به شکل صحیح آشکار گردد.

منابع

قرآن کریم: ترجمه محمد کاظم معزی، تهران، صابرین، چاپ چهارم، ۱۳۷۸ ش
ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، **علل الشرائع**، نجف، المكتبة الحیدریه،
۱۹۶۶ م

_____ **الامالی**، قم، موسسه البعثه، ۱۴۱۷ ق
_____ **عیون اخبار الرضا**، بیروت،

الاعلمی، ۱۴۰۴ ق

ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، **الاصابه فی تمییز الصحابه**، بیروت، دارالکتب،
۱۴۱۵ ق

_____ **لسان المیزان**، بیروت، الاعلمی
للمطبوعات، ۱۹۷۱ ق

ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ ق
ابوالفتح رازی، حسین بن علی، **روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن**،
مشهد، آستان قدس، ۱۴۰۸ ق

ابوریه، محمود، **اضواء علی السنه المحمديه**، قم، نشر البطحاء، بی تا.
اصفهان، ابونعیم، **حلیه الاولیاء و طبقات الأصفیاء**، بیروت، محمد امین خانجی،
۱۹۶۷ م

آلوسی، سید محمود، **روح المعانی فی تفسیر القرآن**، بیروت، دارلکتب العلمیه،
۱۴۱۵ ق

بحرانی، سید هاشم، **البرهان فی تفسیر القرآن**، تهران، بعثت، ۱۴۱۶ ق

بروجردی، سید محمد ابراهیم، **تفسیر جامع**، تهران، صدر، ۱۳۶۶ ش
بیومی مهران، محمد، **بررسی تاریخ قصص قرآن**، تهران، علمی و فرهنگی،
۱۳۸۳ ش

تستری، محمد تقی، **قاموس الرجال**، قم، النشر الاسلامی، ۱۴۲۲ ق
تورات، لندن، دارالکتاب المقدس، ۱۹۸۰ م

حسینی تفرشی، مصطفی بن الحسین، **نقد الرجال**، قم، الاحیاء التراث، ۱۴۱۸ ق
حقی بروسوی، اسماعیل، **تفسیر روح البیان**، بیروت، دارالفکر، بی تا

حلی، ابن داود حسن، *رجال ابن داود*، نجف، مطبعه الحیدریه، ۱۹۷۲م
 حلی، حسن بن یوسف، *خلاصه الاقوال*، قم، نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ق
 خویی، سید ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، بی جا، بی نا، ۱۴۱۳ق
 ذهبی، محمد حسین، *تذکره الحفاظ*، بیروت، داراحیاء التراث، بی تا
 ذهبی، محمد حسین، *سیر اعلام النبلاء*، بیروت، الرساله، ۱۴۱۳ق
 رازی، فخر الدین ابوعبدالله، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دارالاحیاء التراث، ۱۴۲۰ق
 زرکلی، خیر الدین، *الاعلام*، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۰م
 زمخشری، محمود، *الکشاف عن الحقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دارالکتاب، ۱۴۰۷ق

سبحانی، جعفر، *منشور جاوید*، قم، امام صادق (ع)، ۱۳۷۲ش
 سیوطی، جلال الدین، *الدر المنثور فی تفسیر الماثور*، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق

شهید ثانی، زین الدین بن علی، *الرعايه الحال البدایه فی علم الدرایه*، قم، بوستان کتاب، ۱۴۲۳ق

۳۰. صالحی نجف آبادی، نعمت الله، *جمال انسانیت*، تهران، امید فردا، ۱۳۸۵ش
 صبحی صالح، *علوم الحدیث و مصطلحه*، قم، مکتبه الحیدریه، ۱۴۱۷ق
 طباطبایی، محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق

طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش

طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان عن تاویل آی القرآن*، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲ق

طوسی، احمد بن محمد، *الستین الجامع للطائف البساتین*، قم، علمی و فرهنگي، ۱۳۸۲ش

طوسی، محمد بن حسن، *الامالی*، قم، دار الثقافه، ۱۴۱۴ق
 _____، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث، بی تا

عروسی حویزی، علی بن جمعه، *تفسیر نورالثقلین*، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق
 عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی*، تهران، العلمیه الاسلامیه، بی تا

فیض کاشانی، ملا محسن، **تفسیر الصافی**، تهران، الصدر، ۱۴۱۵ق
 قرطبی، محمد بن احمد، **الجامع لاحکام القرآن**، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش
 قمی، علی بن ابراهیم، **تفسیر قمی**، قم، دارالکتاب، ۱۳۶۷ش
 کاشانی، فتح الله، **تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین**، تهران، اعلمی، ۱۳۳۶ق

کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ش
 گروهی از مترجمان، **ترجمه تفسیر طبری**، تهران، توس، ۱۳۵۶ش
 مجلسی، محمد باقر، **بحار الانوار**، بیروت، دار احیا التراث، ۱۴۰۳ق
 مزی، یوسف، **تهذیب الکمال فی اسماء الرجال**، قم، تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۴ق
 مکارم شیرازی، ناصر، **تفسیر نمونه**، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش
 میرداماد، محمد باقر حسینی، **الرواشح السماویه**، قم، دارالحديث، ۱۴۲۲ق
 نجاشی، احمد بن علی، **رجال النجاشی**، قم، الاسلامی المدرسین، ۱۴۱۶ق
 نجفی خمینی، محمد جواد، **تفسیر آسان**، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۸ق.